

## گذر از خوان هشتم

عبّاس قنبری غدیوی\*

### چکیده

مهدی اخوان ثالث، نامی آشنا در پهنه ادب معاصر و شعر دوره بیداری است. مقاله حاضر با هدف تاملی بر شعر و اندیشه اخوان (م. امید) نگاشته شده است. اخوان با تسلط بر ادبیات، شعر حماسی، تاریخ ادبی - اجتماعی ایران و تبخّر در سرایش شعر نو فارسی، نظر و دید بسیاری از پژوهشگران را به خود معطوف نموده است. شعر، شخصیت، زبان و اندیشه‌های این شاعر نام‌آور مورد توجه است. در این گفتار پس از معرفی اجمالی شاعر، به سبک و شیوه، دیدگاه فکری، ادبی و زبانی مهدی اخوان ثالث با تاکید بر شعر «خوان هشتم» پرداخته شده است.

### واژگان کلیدی

مهدی اخوان ثالث (م. امید)، ماث، شعر نو، خوان هشتم، حماسه، ایران.

### مقدمه

با آغاز سده حاضر و به پشتوانه دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی در کشور، شعر و ادبیات این دوره نیز راهی نو پیمود. براساس ویژگی‌های ادبی، این سده را دوره بیداری نام

Email: odivi46@yahoo.com

\* دکترای فیلولوژی و مدرس دانشگاه شهرکرد.



نهاده‌اند. (یاحقی، ۱۳۷۶، ۱۷). هم‌زمان با تحول‌های چند جانبه فرهنگ، هنر، سیاست و... در ایران ما، مقوله ادبیات نیز تابع تغییر شد، به گونه‌ای که شعر و نثر در ساختار، مضمون و درون مایه (motif) تفاوت عمده‌ای با پیشینه خود پیدا کرد. جوانانی چون بانو شمس کسمایی، تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای و علی اسفندیاری (نیما یوشیج) پیش گامان حرکتی نو شدند.

گویا معاصران و شاعران در راه، منتظر این سنت شکنی بودند تا شیوه‌ای تازه برگزینند. آن هنگام که «افسانه» نیما بر زبان‌ها جاری بود و شاعری خراسانی چشم به جهان گشود تا یکی از سرآمدان عصر خود شده، پیرو بلند آوازه این طرز (سبک) نو گردد. (افسانه ۱۳۰۱ هـ ش سروده شد.)

مهدی اخوان ثالث در ۱۳۰۷ هـ ش در دیار و خاستگاه نخستین دوره شعر (سبک خراسانی) متولد شد. پس از رشد و نمو در زادگاهش با اندوخته‌ای بسیار گران‌مایه به پایتخت مهاجرت کرد و کار معلمی را از ۱۳۲۷ شروع کرد (حاکمی، ۱۳۷۴، ۱۳۰). اخوان از استادان شعر معاصر و آگاه به علوم بلاغی قدیم و دانش نقد جدید بود. شاعری پرکار، دقیق، خوش‌نام و دوست‌داشتنی، شعر را برای ارزش‌های والای انسانی و بیداری مردم عصرش به کار بست و مضامین بیداری، مقاومت و میهن‌دوستی را برجسته ساخت. شعر او حماسه نو و خردورزی فردوسی‌وار است و به جرأت می‌توان وی را موفق‌ترین و موثرترین چهره پیوند شعر سنتی و نو ایران در عصر خویش دانست. از این شاعر و ادیب نام‌آور مجموعه‌های زیر برجای است:

ارغنون (۱۳۳۰)، زمستان (۱۳۳۵)، آخرشاهنامه (۱۳۳۸)، از این اوستا (۱۳۴۴)، پاییز در زندان (۱۳۴۸) و بهترین امید، عاشقانه‌ها و کبود، درخت و جنگل، پیر و پسرش، نقیضه و نقیضه‌سازان، ترجمه ادب الرفیع، بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، عطا و لقای نیما یوشیج، دوزخ اما سرد، اینک بهار دیگر و... (ر. ک حاکمی، ۱۳۷۴، ۱۳۰).



«امید» از ارادت‌مندان استاد بلند آوازه حماسه ایران زمین، فردوسی بود و از شهرریور ۱۳۶۹ که کالبدش بی‌جان شد در کنار آن شاعر بزرگ آرمیده است. این علاقه‌مندی و سنت خراسانی را در دوران معاصر به خوبی اقتفا کرده است. اخوان تنها یک شاعر نبود، بیداری و ظلم‌ستیزی او و تحمل دوران سخت زندان و حبس در دهه ۳۰ و ۴۰ او را از زمره انقلابیان آزادی‌خواه قرار می‌دهد. زبان او را در اشعار سیاسی «زمستان» و «کاو» یا اسکندر» می‌توان دریافت.

اخوان در کرسی تدریس دانشگاهی نیز موفق بود، تسلط او بر ادبیات کهن و آگاهی او از مباحث نو نقد و تحلیل آثار معاصر، سبب درخشان‌تر شدن این چهره ماندگار ادب امروز گردیده است.

بررسی و تحلیل یا نقد شعر، بدون شناخت نسبی شاعر و سبک سخن وی و هم‌دوره‌هایش ممکن نیست. بر این اساس پیش از بررسی اختصاصی شعر «خوان هشتم» اخوان ثالث، مواردی کلی‌تر مورد بررسی و کنکاش علمی قرار می‌گیرد.

### شعر نو

شعر نو را بر اساس دیدگاه ادیبان و منتقدان امروز به سه گروه نیمایی، آزاد یا سپید و موج نو تقسیم می‌کنند. علاوه بر مختصات زبانی، فکری و یا عواملی چون ابهام‌سازی، فضا‌سازی و ایجاد روابط درونی واژگان، معیار این گروه‌بندی‌ها آهنگ، قافیه و تخیل است. از لحاظ شکل و قالب این سه گروه را در نظر می‌گیرند:

الف) شعر آزاد یا نیمایی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
این شعر وزن دارد اما، جای قافیه در آن مشخص نیست. ارکان شعر محدودیتی ندارند؛ مانند سروده‌های اخوان، سپهری، فروغ فرخ زاد، و قیصرامین پور.

نمونه:



عصر / چند عدد سار / دور شدند از مدار حافظه کاج، / نیکی جسمانی درخت به جا ماند، /  
عفت اشراق روی شانه من ریخت. (سپهری، ۱۳۸۳، ۴۰۳-۴۰۲)

#### ب) شعر سپید

این شعر آهنگین بی وزن است؛ آهنگ دارد، ولی وزن عروضی ندارد. جای قافیه نیز در این شعر معین نیست؛ مانند سروده‌های احمد شاملو (الف بامداد) و علی موسوی گرمارودی. شعر شاملو و اندیشه‌های خلاقانه او در این عرصه، مورد پسند بسیاری از دوست‌داران شعر نو گردید. شمیسا این شعر را «شاملویی» نام می‌نهد (شمیسا، ۱۳۷۶، ۳۰۸).

نمونه:

من آن مفهوم مجرد را جسته‌ام. / پای در پای آفتابی بی مصرف / که پیمان‌ها می‌کنم / با  
پیمان‌ها روزهای خویش که به چوبین کاسه جذامیان مانده است... (شاملو، ۱۳۷۲، ۲۲)

#### ج) موج نو

این نوع شعر که نه آهنگ دارد و نه وزن و قافیه، در حقیقت نثر مخیل است. این شعر دشوار و پیچیده است.

نمونه:

قلب تو هوا را گرم کرد / در هوای گرم / عشق ما تعارف پنیر بود و / قناعت به نگاه در  
چاه آب... (احمدی، ۱۳۷۹، ۲۴)

از نظر تقسیم‌بندی زمانی چهار دوره زیر را برای شعر نو نیمایی بیان می‌کنند:

۱. آغاز سلطنت پهلوی اول تا پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۰۴ هـ ش)؛

۲. از سلطنت محمدرضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ ش؛

۳. از کودتای ۱۳۳۲ تا قیام تاریخی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هـ ش به رهبری امام خمینی علیه السلام؛

۴. از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ هـ ش. (ر. ک. کاظم خانلو،

۱۳۸۷: ۴۶۲)



با توجه به رخدادهای ادبی و تحولاتی که پس از نهضت امام خمینی علیه السلام، در دوران دفاع مقدس و تأثیر ادبیات پایداری و مقاومت بر ذهن و زبان شاعران نوپرداز این دوره، می‌توان دوره پنجمی هم به آن افزود: از پیروزی انقلاب سلامی ۱۳۵۷ تا پایان جنگ هشت ساله به بعد (تا کنون). در این دوران افکار و اندیشه‌های تلفیقی و جریان شعر جوان‌پسند معاصر ایجاد شد که جای بررسی و تحلیل جدی دارد. جریان‌شناسی این دوره فراتر از مقاله حاضر است.

### سبک شعر اخوان ثالث

شناخت کامل سبک شعری اخوان بدون بررسی دقیق تمام اشعار و دل‌سرده‌های او میسر نخواهد بود. شمیسا در سبک‌شناسی خود سه رویکرد را برای نگرش سبک‌شناسانه شاعران پیشنهاد می‌کند. این سه ویژگی در قالب دیدگاه فکری، زبانی و ادبی بررسی می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۴).

مهدی اخوان ثالث از نظر «فکری» شاعری است در چارچوب شاعران عصر بیداری با دانش معلمی و آگاهی بسیار مطلوب از تاریخ، فرهنگ، باورها و سنت‌های ایرانی، بینش‌مند و دانشمند. او ایران را با تمام وجود دوست دارد، با اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی زمان خویش آشناست و علاقه‌مند به تحول زیربنایی در ساختار و سازه‌های مردمی و اجتماعی است. برای نمونه «کاهه یا اسکندر؟»، «کتیبه» و «زمستان» را می‌توان نام برد.

کارکردهای سیاسی - اجتماعی در شعر معروف «زمستان» قابل تأمل است، اگرچه طبیعی می‌نماید که در زمستان هوا بس ناجوان‌مردانه سرد باشد، و دست‌ها در بغل و نگه جز پیش پا را دید نتواند... اما این هشدار است برای فضای سنگین و سرد حاکم بر جامعه که زمین را دل مرده و سقف آسمان را کوتاه می‌بیند. ماه و مهر غبارآلوده و کشور اختناق‌آمیز باشد:



... هوا دل گیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان / نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین / درختان اسکلتهای بلورآجین / زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه / غبارآلوده مهر و ماه / زمستان است (حقوقی، ۱۳۶۹، ۱۵۵).

«زمستان» با ویژگی‌های خود نماد وحشت و سردی فضای سیاسی کشور در دهه ۳۰ و حکومت پهلوی است. این سروده از شاهکارهای ادب معاصر به شمار می‌رود. بنا به عقیده محمدتقی غیائی «همه این قطعه شعر یک استعاره بلند است» (غیائی، ۱۳۶۸، ۹۰).

در بررسی بخشی از اشعار اخوان، می‌توان این خصایص فکری را برای او برشمرد:

۱. شعر اخوان شاد و طرب‌ناک نیست، خواننده «زمستان» یا «کاوہ یا اسکندر؟» به فضای حاکم بر زمان و مسایل عمومی کشور با ابهام موجود در فضا سازی شعری برمی‌خورد، نه با یک فضای شاد در واژگان طرب‌انگیز.

۲. اخوان افکاری شبیه و متناسب با نیما، سپهری و دیگر هم‌اندیشان خود دارد.

۳. شاعر با مفاهیم دینی و اسلامی آشناست و به وطن و مضامین فکری و ارزشی آن پای‌بند است. اوضاع زمان خود را با آینده‌نگری خاص می‌شناسد.

۴. با ادبیات حماسی و تاریخی ایران مأنوس است و اسطوره‌های ملی و قهرمانان میهنی را می‌شناسد و می‌ستاید.

۵. آگاهی و شعور ادبی و تاریخی او سبب شده که به یک راوی و نقال هنرور مبدل شود.

۶. روایت تلخ تاریخ و هجران اندیشه‌های تحول‌گرا و اصلاح‌گرایانه در کشور او را به سمت نقل قصص و وقایع اتفاقیه می‌کشاند (ر. ک. اخوان ثالث، ۱۳۸۲، ۲۱).

۷. شعرش واقع‌گراست. می‌خواهد شرایط زمان و مکان را با توصیف، تخیل و تحلیل

نشان دهد.

از دیدگاه زبانی، اخوان شیفته زبان و فرهنگ ایرانی است. این هنر او را در جرگه پیروان شاعر توس می‌نشانند. او نیز چون استاد فرزانه خویش، آرمانی بزرگ در سردارد و



آن پاس‌داری و ارجمندی زبان و فرهنگ ایرانی است. اخوان، نخواسته با افراط و تفریط‌های ناپسند سره‌گویی کند و یا واژگان دیگر را در زبان جاری سازد.

نمونه:

پوستینی کهنه دارم من / یادگار از روزگاری غبارآلود / مانده میراث از نیاکانم مرا، این روزگار آلود / های فرزندم! / بشنو و هشدار... / (اخوان ثالث، ۱۳۸۲، ۳۲).

او زبان را به خدمت اندیشه‌هایش به کار بسته است و به دنبال «تعقید» و «مخالفت قیاس» نیست، پس واژه‌ها، ترکیب‌ها و اسم‌های خاص در سخن و سروده‌هایش ساده و روان به عمق جان خواننده یا شنونده می‌نشینند.

از نظرگاه ادبی، چهره اخوان در بین اقران برتر و والاتر است. او شعر کهن و نو را به خوبی هرچه تمام‌تر می‌شناسد، تسلط کم‌نظیرش بر عروض و قافیه سنتی، آرایه‌ها و پیرایه‌های شاعرانه و فصاحت و بلاغت ذاتی سخنش، این شاعر بزرگ را بر تارک ادب معاصر می‌نشانند. صنایع لفظی و معنایی را در حد اعتدال و به فراخور پیام و کلام به کار می‌گیرد. در بهره‌گیری از اصول زیباشناسی سخن چنان چیره‌دست و استاد است که به شعرش سبکی و روانی و آراستگی سبکی داده است. بیهوده خود را اسیر الزام و اجبارهای لفظی نکرده است. موسیقی، جوهر اصلی سخن اوست. وی قافیه را که از ارکان موسیقی شعر است، در شعر نو جاری می‌کند به گونه‌ای که حتی از نیما و پیشینیان در این زمینه سبقت می‌گیرد. توصیف‌های قوی، تشبیه‌های دل‌نشین، تلمیح‌های شیرین و تضادهای استوارش، سخن و سروده‌اش را متین و فخیم کرده است. نغمه حروف و واج آرایبی در شعر امید از موسیقی متفکرانه و آرام کلام زیبایش حکایت دارد.

نمونه:

ای شط شیرین پر شوکت من / ... تا ساحل سیمگون سحرگاه رفتن / ... روشن‌ترین هم‌نشین شب غربت تو (اخوان ثالث، ۱۳۸۲، ۶۸-۶۷).

این سروده اخوان چه چیز را به خواننده القا می‌کند؟



آه دیگر ما/ فاتحان گوژپشت و پیر را مانیم/ بر به کشتی‌های موج بادبان از کف/ دل به یاد بره‌های فرهی، در دشت ایام تهی، بسته/ تیغ‌ها مان زنگ خورده و کهنه و خسته/ کوس‌ها مان جاودان خاموش/ تیرها مان بال بشکسته./ ما فاتحان شهرهای رفته از یادیم... (یاحقی، ۱۳۸۴، ۱۰۲).

### خوان هشتم

برای ورود به مبحث اصلی مقاله، پرسش این است :

هفت‌خوان یا هشت‌خوان؟ چه کسی رستم را کشت؟ برادرکشی چیست؟ رستم چه قدر به رخس وابسته و علاقه‌مند است؟ چرا برادرکشان به چاه پناه می‌برند؟ ارزش‌های ادبی و هنری سروده خوان هشتم در چیست؟

برای پاسخ گفتن به این پرسش‌ها و دیگر ابهام‌های ممکن، باید مطالبی بیان گردد. آنچه در پس می‌آید، می‌تواند ما را با اندیشه‌های شاعر آشنا تر کند.

### الف) هفت خوان - هشت خوان

خوان (خان) مرحله‌ای رزمی و حماسی است که دو پهلوان شاهنامه (رستم و اسفندیار) برای اهداف خاص و متفاوت خود آنها را پشت سر گذاشتند و با قدرت‌های بشری و برتر از بشر مبارزه کردند، تا به خواست خود دست یابند. این مراحل دشوار با عدد مقدس هفت در پیوندند. توالی و ترتیب رخ‌داده‌ها، کشش‌ها و کوشش‌های پر فراز و نشیب این هفت وادی (خوان) این داستان‌ها را جذاب و پرتاثیر می‌کند. در تمام این مراحل، نکته‌های اخلاقی، اعتقادی و اجتماعی بسیاری مشهود است که ذهن و اندیشه پژوهشگران را به خود معطوف می‌دارد. هفت خوان رستم یک سیر اجتماعی و تحولی با آرمان‌خواهی پهلوان و حمایت از ایران و مردم ایران زمین دارد. هفت خوان اسفندیار تلاشی فردی و شخصی است که با هدف نجات اعضای خانواده (خواهران) از دست ارجاسب تورانی صورت می‌گیرد. اگرچه آبرو و عزت کشور و خاندان





سلطنت نیز در گرو این امر مهم است. به نظر می‌رسد، می‌توان رستم را قهرمان بی‌همتای هفت خوان دانست، همان گونه که فردوسی نیز فرجام این آزمون سخت را عزتمندی و شهرت بی‌نظیر رستم قرار می‌دهد، اما قهرمان دوم هفت خوان برای ارضای نفس سلطنت‌خواه خود و پدر به نبرد با قهرمان اول محکوم می‌شود، نبردی که جز مرگ پاداشی ندارد!!

در تطبیق ادب عرفانی و حماسی، رستم قهرمان مبارزه با نفس و همان صوفی و عارفی است که هفت وادی عرفانی را طی می‌کند تا به حقیقت می‌رسد. هفت خوان چیزی جز هفت شهر عشق نیست که در زبان حماسه به شیر و اژدها و... تبدیل می‌گردد. رستم تهمتن عرصه عرفان و برچکاد این مقام معنوی ایستاده است. درحالی‌که اسفندیار رویین‌تن برای شهرت‌طلبی و مقام‌دوستی جان خویش را از دست می‌دهد. گشتاسب نیز در پی رؤیای هولناک خود، پسر را به ورطه هلاکت می‌سپارد.

خوان هشتم داستان برادرکشی است. شغاد آن نابردار، با توطئه دشمن، عزیزترین قهرمان تاریخ حماسی ایران، ویج را به دام بلا و چاه غدر می‌افکند. اخوان، نام این تلخ‌ترین مرحله را خوان هشتم نهاد تا اندیشه فردوسی را کمال بخشد.

#### ب) شغاد برادرکش

در شاهنامه برادرکشان واقعی سلم و تورند که ایرج مظلوم را در نهایت شقاوت و بی‌رحمی شهید می‌کنند. شغاد از تبار این قوم ناسپاس و بی‌خرد است. او برادری بی‌هنر، ترسو، کم‌خرد، حسود و آزمند است. اگرچه او برادر ناتنی رستم است اما مولود هم‌خواگی زال با کنیزکی مطرب‌زاده است. او داماد سپه‌دار کابل می‌شود که خراج گزار سیستان است. این وصلت به امید بخشش مالیات انجام می‌گیرد:

دراندیشه مهتر کابلی      چنان شد کزو رستم زابلی

نگیرد ز کاردرم نیز یاد      از آن پس که داماد او شد شغاد

(فردوسی، ۱۳۸۷، ۷۶۰، ب ۶۰-۵۹)



مخالفت رستم با بخشش مالیات کابلیان، سبب طراحی قتل او می‌شود. آن نابرابر مانند تمام فرومایگان می‌خواهد دل دودمان زن خود را به دست بیاورد (میرشکاک، ۱۳۶۹، ۱۴۸-۱۴۷). او نماینده عوامی است که پایگاه خواص دارند. این قوم بدترین اهل تدبیر در هر زمانه‌ای هستند. (همان، ۱۴۹). مرگ رستم به نابودی کابل و دودمان همسری شغاد ناپاک رأی انجامید و اگر او از تبار فرهمندان و خردورزان بود به مرگ برادر، خود و دیگر عزیزانش تن در نمی‌داد.

#### پ) خلاصه داستان مرگ رستم

در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» به نثری شیوا این رخ داد تلخ نگاشته شده است که خلاصه آن چنین است:

پیش‌بینی سیمرغ و زال این بود که رستم پس از مرگ اسفندیار دیگر روی سعادت نخواهد دید... داستان این است که رستم برادری دارد به نام شغاد که از هم‌خوابگی زال با کنیزی به دنیا آمده است. وی در کابل به سر می‌برد و دختر پادشاه کابل را به زنی دارد. رستم هر سال یک چرم گاو سکه، به عنوان باژ از پادشاه کابل مطالبه می‌کند و این امر شغاد را خشمگین می‌دارد، ... پس با پدرزن وارد گفت‌وگو می‌شود و این دو زمینه توطئه‌ای را بر ضد رستم فراهم می‌سازند. صحنه‌سازی این خواهد بود که شغاد در مجلسی که همه بزرگان شهر در آن جمعند، پس از آن که مست شد به ستایش نسب خود پردازد و با تفاخر از برادر و پدرش یاد کند، شاه کابل بر آشوبد و جواب دهد که آنها تو را عضوی از خانواده خود نمی‌دانند و گرنه گاه‌گاه از تو یادی می‌کردند. شغاد به قهر کابل را ترک گوید و رو به زابلستان نهد و از برادرش رستم بخواهد که بیاید و از او رفع توهین کند. خاصه آن که شاه کابل از خود جهان پهلوان نیز با لحنی گستاخانه و مبارزه‌طلبانه سخن گفته است. رستم با زواره و صد سوار عازم کابل می‌شود. نقشه این است که شاه کابل با سر و پای برهنه به پیش باز او بیاید و... سپس او را به شکارگاهی دعوت کند. در این شکارگاه چند چاه بزرگ کنده و در ته آنها تیغ و خنجر نشانده‌اند....



رستم به شکارگاه می‌رود... رخس که بوی خاک تازه شنیده، بر اثر شم حیوانی احساس خطر می‌کند، ... جهان پهلوان که تنگ‌حوصله شده، بر او تازیانه می‌زند، اسب می‌جهد و دو پایش به چاه فرو می‌رود، اسب و سوار بر نوک‌های تیغ فرو می‌افتند و نشان چاک‌چاک می‌شود. زواره نیز در چاه دیگر فرو می‌افتد.

رستم، چشم می‌گشاید و برادر را می‌بیند، درمی‌یابد که این دام را او برایش گسترده. پس به او می‌گوید که کمانش را به زه کند و با دوتیر نزد او نهد، تا اگر شیری بر او حمله آورد، امکان دفاع داشته باشد... چون کمان به دست رستم می‌رسد، تیر را به سوی برادر نشانه می‌رود. شغاد پشت درخت تناوری پنهان می‌شود... تیر بر تن شغاد می‌نشیند. رستم در دم مرگ، خدا را سپاس می‌گوید که توانست کین خویش را باز خواهد... (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶، ۳۸۸-۳۸۶). گویا این ویژگی نیز چون بسیاری خصایص فردی از آن رستم است؛ او خود انتقام خویشتن را می‌ستاند (صفا، ۱۳۸۴، ۲۴۵).

پس از مرگ اسطوره حماسه ایران زمین، پسرش، فرامرز، به کابل حمله می‌کند و با کشتن شاه و همه بزرگان کابل، یکی را بر جای شاه می‌نشانند.

این سروری باز نمی‌ماند. بهمن، پسر اسفندیار روپین تن به کین پدر به زابلستان حمله می‌کند و فرامرز را می‌کشد (همان، ۳۸۹-۳۸۸). کشتن رستم را در دوره پهلوانی شاهنامه قرار می‌دهند. گویا سرنوشتی تلخ در پیش روی این خاندان بود. رستم با دو پسر خود سهراب و جهانگیر جنگید! اما یکی را باز شناخت و دیگری را نه!! این نکته و عبرتی دارد که از این مقال فراتر است. ذبیح‌الله صفا پیش‌گویی را از خصایص شاهنامه می‌داند: «پیش‌گویی و خبر دادن از مغیبات در اساطیر و داستان‌های حماسی جهان امری رایج است و هیچ یک از حماسه‌های طبیعی و ملی را از آن خالی نمی‌یابیم» (صفا، ۱۳۸۳، ۲۵۵).

(ت) رخس اسبی فوق‌العاده

رخس اسبی بی نظیر، آگاه، عاقل و توانمند است که شهامت و جرأت بسیاری دارد، با شیر



و ازدها می‌جنگد و در هفت خوان یار و یاور جهان پهلوان است. داستان گزینش این اسب از زمان نخست شگفت می‌نماید. این ویژگی حماسه است که پهلوان، اسب، حریف و... غیرعادی باشند (ر. ک شمیسا، ۱۳۷۶، ۷۱-۵۹) در تمام وادی‌ها و به ویژه هفت خوان رستم بدون اسبش چه می‌کند؟ زال بدون سیمرغ و رستم بدون رخس ناتوانند!!! رستم در شکارگاه نزدیک سمنگان به خواب می‌رود، گم کردن اسب چنان او را به خشم می‌آورد که شهر را به نابودی تهدید می‌کند!!! (اینجا نیز سبب ازدواج شگفت او با تهمینه و زادن سهراب برای خلق تراژدی بزرگ پسرکشی می‌شود).

### ث) چاه

چاه در خوان هشتم و دیگر جلوه‌های شاهنامه نماد ظلم و سیاهی و خیانت است. چاه نیرنگ، چاه توطئه، خیانت و مکر بیگانگان و آشنایان غریب!!! چاه فرصت‌طلبی و انتقام، چاه ناتوانی و ضعف و... برای مرگ جهان پهلوانی که هم‌اوردی در میدان رزم و نبرد روبه‌رو ندارد، کافی است. هیچ خنجر و نیزه‌ای نتوانست این آزادمرد سیستانی را از پای درآورد، جز ناپاکی و بی‌شرمی نابرداری بی‌آزم!! همان گونه که ضحاک (بیوراسب) در راه پدر چاه کند تا به سلطنت اهریمنی دست یابد و برادران یوسف علیه السلام از حسادت و تنگ‌نظری وی را به چاه افکندند.

اخوان به خوبی این چاه را نشان می‌دهد. کارکرد بیان، لفظ، موسیقی و معنا در این

سروده موج می‌زند:

... چاه غدر ناجوان مردان / چاه پستان، چاه بی‌دردان / چاه چونان ژرفی و پهناش،

بی‌شرمی‌اش ناباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور

ج) بررسی شعر خوان هشتم از کتاب درسی

این شعر نو با قالب نیمایی و از گروه اول چونان دیگر سروده‌های اخوان دارای وزن و



قافیه است. وزن شعر از تکرار رکن «فاعلاتن - تن ت تن تن» و یادآور سخن روایتی مثنوی شریف است.

یادم آمده‌ان / فاعلاتن، فع

داشتم می‌گفتم آن شب نیز / فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

(قرار دادن کاما یا ویرگول بین می‌گفتم آن سبب ایراد وزنی می‌شود؛ چون باید همزه حذف شود تا رکن فاعلاتن درست ادا گردد.)

سورت سرمای دی بیداده می‌کرد / فاعلاتن، فاعلاتن، فاع

یک نکته ظریف در این شعر و عنوان هنرمندانه آن وجود دارد که با وزن شعر تطابق دارد؛ چون یک رکن فاعلاتن را تشکیل می‌دهد.

واژه‌ها در مصراع‌های شعر و به تبع قوانین نیمایی قافیه دارند. گاهی شعر قافیه پایانی دارد و زمانی میانی، این امر به افزایش موسیقی ملیح و حماسی سخن کمک می‌کند:

... و چه سرمای، چه سرمای! / باد برف و سوز وحشتناک / لیک خوش‌بختانه آخر،

سرپناهی یافتم جایی /

یا:

قهوه‌خانه گرم و روشن بود هم‌چون شرم... / همگنان را خون گرمی بود / قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام، / راستی کانون گرمی بود.

مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم، / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش، چو نان

حدیث آشنایش گرم - / راه می‌رفت و سخن می‌گفت.

لحن اخوان در آغاز این شعر گرم و زبانی با احساس و عقده‌گویی نقالانه است که در

سورت سرمای دی (مجاز جزء به کل برای زمستان) و برف و کولاک سرپناهی می‌جوید

تا در کنار شعله چون عمو نوروز سیاووش کسرای قصه گوید برای بچه‌های خود !!! آنگاه

در کنار قهوه‌خانه آن کانون گرم دوستی و محفل ایرانی خون‌های گرم را خون گرمی و

محبت به خود جذب کند، راه برود و قصه پرغصه برادرکشی را سردهد!



سخن با لحن روایی - تاریخی و کارکرد قصه فراموش شده تلخی آغاز می‌شود:  
یادم آمد، هان / داشتم می‌گفتم...

واژه سورت سرما ویافتن جایی گرم، سرپناهی امن و قهوه‌خانه‌ای که دوستانه با چای گرم و نوای گرم و صدای نقال آتشین پیامی را که از سر سوزناکی و گرمی جگرهای سردی، دی (زمستان)، باد برف، ترس برای گریز از این بر می‌آید، بیان می‌کند.  
نقالان در قهوه‌خانه‌های سنتی ایران با پرده‌خوانی، داستان‌های دینی و حماسی ایران و اسلام را سرمی‌دهند. اینک، نقال ما چوب دست خود را در دست می‌فشرد و راه می‌رود و فریاد می‌زند، رجز می‌خواند و پهلوانان را از اعماق تاریخ و اسطوره فرامی‌خواند و به نبرد و مقابله در آوردگاه می‌کشاند. اما این بار دیگر رستم برنده نیست، مقتول و افتاده از تیر و تبر و خنجر نزدیک‌ترین دشمن خویش، آن نابردار!!!

... همگنان خاموش / گرد برگردش، به کردار صدف برگرد مروارید / پای تا سرگوش مروارید تعبیری برای راوی قصه‌هاست که به ژرف‌اندیشی دریافته می‌شود. راوی سبب کار خود را پیروی از هنر روایتی آن هراتی خوب کردار، یا آزادسرو مروزی یا ماخ‌سالار بیان می‌کند.

زادسرو مرو، آزادسرو سیستانی صاحب اخبار رستم را فریاد می‌آورد و ماخ‌سالار از راویان شفاهی شاهنامه است که حکیم توس را در بیان قصه‌ها و حکایت‌ها یاری می‌کند. آوردن این اسامی ما را با عمق شناخت سرچشمه‌های شاهنامه‌شناسی اخوان، امید شعر نو آشناتر می‌نماید.

شاعر نام ناآشنا و غریبه‌ای را برای خود از زبان راوی بیان می‌کند: «ماث»!!! این نام بر گرفته از اسم سه جزیی مهدی اخوان ثالث است. حروف آغازین این اسم نام روایتگر آشنای ماست! شاعر در میان سخن با مخاطب خود مستقیم تکلم می‌کند. این نوعی آرایه التفات است. نام و عنوان شعر هم بدیع و عجیب است. اینک حماسه سرای عصر ما و



یادگار نیاکان قصه‌گوی خراسانی با براعت استهلالی زیبا قصه درد و کین مرد (رستم) و نامرد (شغاد) را ذکر می‌کند.

قصه است این قصه، آری قصه درد است / شعر نیست / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است.

مهرمرد و کین نامرد، لف و نشر مرتبی است که در آفرینش‌های ادبی و زیباشناختی اخوان ثالث بسیار به چشم می‌خورد.

سپس راوی (اخوان) مرگ رستم را از زاویه شهادت مظلومانه سهراب و سیاووش‌ها می‌شمارد: خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها / روکش تابوت تختی‌هاست...

رستم نیز کشته همان اندیشه‌های پورپُشنگ (افراسیاب) است که سال‌ها بعد در فکر و ذهن شغاد جلوه می‌کند. همان‌گونه که گرسوز کین جو، ویرانگر اصلی ملک و مُلک برادر و ضحاک قاتل پدر، گشتاسب قاتل اصلی اسفندیار است، اینک، شغاد نیز قاتل برادر خود است. چه عجیب و تلخ است این سخن که عامل شکست‌ها و خیانت‌ها را در خانه خویش باید جست. آن‌گونه که سودابه با افکار اهریمنی خود دشمن کاووس شاه است، او سزاور بند بود نه سیاووش دربند!!! همین حقیقت است که فردوسی در قتل سوداپک (سودابه) به رستم حق داده و او را تحسین می‌کند؛ چون به سزای کردار زشت خویش رسید.

«ماث» راوی اندیشه‌مند، رستم را عماد تکیه و امید ایران شهر، شیرمرد عرصه نبردهای هول، پسر زال زر، جهان‌پهلوان، خداوند و سوار بی‌مانند رخس، آن‌که از لبش لبخند گم نمی‌شود، تهمتن گرد سجستانی، کوه کوهان، مرد مردستان و... می‌داند.

مهدی اخوان ثالث به تصویرسازی‌های بدیع و ترکیب‌های تازه مشهور است. این تصویرها را در بیان هولناکی چاه شغاد به زیبایی می‌بینیم. اخوان به خوبی شعر نو را در عصر حاضر با پیشینه چند صدساله خود پیوند داده است. به خلاف آنان که می‌پندارند شعر نو زیبایی ادب سنتی را ندارد، شاهد ما این سروده حماسی اخوان است که یادآور سخن فخیم و استوار فردوسی توسی می‌باشد.



اخوان چاه شغاد را چون حیوانی دهان دریده و گشاده‌دهن می‌داند که پهلوان را پس از هفت خوان! بسان طعمه‌ای می‌بلعد! چاه با دام و دهان خود (تشخیص) رستم را به کام خویش می‌کشاند.

این رویداد چنان پست و بی‌شرمانه است که هرکسی چون قهرمان ما (رستم):

... چشم را باید ببندد تا نبیند هیچ /

رخش یار و مددکار دوران سختی و نشاط او اینک در پیش چشمانش خون‌آلود در چاه افتاده است، اما در تجاهل العارفی رستم خود را به ظاهر تسکین می‌دهد که رخس به خواب رفته است:

... گویی از تن حسّ و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید... /

جهان پهلوان درد خود را می‌تواند نادیده بینگارد، اما عزیزانش را نه!!!

از تن خود - بس بتر از رخس - / بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش.

اسب حیوان نجیبی است، رستم و اخوان این را می‌دانند. این نجابت در بعد عاطفی و غنایی بیان می‌شود:

رخس آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا / رخس رخشنده / با هزاران یادهای روشن و

زنده... / گفت در دل: رخس! طفلک رخس! /

در این توصیف طاق، تا و بی‌همتا خیلی زیبا و خوش‌آهنگ در کنار هم نشسته‌اند. این

کارکرد هم‌آوایی زبان و هم‌معنایی طاق و تا را نیز در نظر بگیریم.

اخوان از فرط نفرت و بی‌زاری از شغاد، تنها به قدر یک چشم برهم زدن از او یاد

می‌کند، همان قدر که رستم او را از پس درخت دید:

برلب آن چاه / سایه‌ای دید / او شغاد آن نابردار بود / که درون چه نگه می‌کرد و

می‌خندید / و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید... .

اصلاً باید گفت خوان هشتم مرگ رخس است؛ زیرا رستم مانند اخوان نمی‌خواهد از او

چشم برگیرد:





باز چشم او به رخس افتاد - اما... وای! دید/ رخس زیبا، رخس غیرت‌مند/ رخس بی‌مانند/ با هزارش یادبود خوب، خوابیده است.

وابستگی قهرمان به اسب با نوازش‌ها و بوییدن و بوسیدن سر و رو و مالیدن سر و رو به سر و چشم تجلی می‌کند. اینک او با اسب یار دوران فتح و پیروزی‌های خود هم‌آهنگ شده، مویه می‌کند و می‌نالند:

بعد از آن تا مدتی، تا دیر/ یال و رویش را/ هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید/ رو به یال و چشم اومالید...

اسب رستم و تمام قهرمانان و اسطوره‌ها غیرعادی است و مانند خانتوس (xanthos) اسب آشیل مرگ سوار خود را پیش‌بینی می‌کند. (ر. ک شمیسا، ۱۳۷۶، ۶۰). در مکزیک هم قهرمان مبارزه‌های کشاورزان (املیانو زاپاتا) از تردید و ترس اسب خود آگاه نمی‌شود و توطئه دشمن را نمی‌فهمد تا اینکه مظلومانه در دست میزبان غدار خود کشته می‌شود. اکنون مردم در افسانه‌ای اسب او را در کوه‌ها و راه‌ها زنده می‌پندارند که به رهروان و مسافران کمک می‌کند.

اخوان این توطئه را چنین بیان می‌کند:

باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم/ جنگ بود این یا شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟ پاسخ غدر و خیانت آن هم در خانواده مرگ است:

قصه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست/ که شغاد نابراذر را بدوزد - هم‌چنان که دوخت - / باکمان وتیر/ بر درختی که به زیرش ایستاده بود/ و بر آن تکیه داده بود/ و درون چه نگه می‌کرد...

رستم اکنون بر دوراهی مانده است، ایستادن و مرگ خود را به چشم خویش تماشا کردن؟ یا جستن و ره‌اشدن از دام مرگ؟

اگر برود - که می‌تواند - با این پیکر زخمی و خونین به جرم برادرکشی و بی‌رخس باید به کجا بشتابد؟ آیا دیگر اسبی و یاری خواهد داشت که چون رخس هفت خوان را بسپرد؟



با اژدها بجنگد؟ در نبرد با شیر و... یاریگر او باشد؟ او می‌توانست چون کمنند شصت خم بلندی برای این رهایی داشت، اما دیگر می‌خواهد رها شود از این همه رنج و نبرد، از این همه درد خسته شده است.

مرگ پسر، سهراب گرد، سیاووش نازنین، مرگ اسفندیار و... همه این داغ‌های کهنه‌ای بر دل جهان پهلوان است که نمی‌خواهد دیگر به جهان نبردها، نامردی‌ها و نامرادی‌ها و... بر گردد. همین جا در ته چاه می‌ماند تا با رخس خود به عالمی دیگر پرواز کند و مرگش نیز درسی برای آزادگان و آزادی‌خواهان باشد.

قصه بی‌شک راست می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست. / لیک... /

### منابع

۱. احمدی، احمدرضا، *گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر)*، کتاب نیستان، تهران، ۱۳۷۹.
۲. اخوان ثالث، مهدی، *آخر شاهنامه*، نشر زمستان، تهران، ۱۳۸۲.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، نشر آثار، تهران، ۱۳۷۶.
۴. حاکمی، اسماعیل، *ادبیات معاصر ایران*، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۴.
۵. حقوقی، محمد، *شعر نو از آغاز تا امروز*، هدایت - یوشیج، تهران، ۱۳۶۹.
۶. سپهری، سهراب، *هشت کتاب*، طهوری، تهران، ۱۳۸۳.
۷. شاملو، احمد، *قنوس در باران*، انتشارات زمانه، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۲.
۸. شامبیاتی، داریوش، *فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه*، نشر آران، تهران، ۱۳۷۵.
۹. شمیسا، سیروس، *انواع ادبی*، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۷۶.
۱۰. \_\_\_\_\_، *سبک‌شناسی ۲*، دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۴.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله، *حماسه‌سرایی در ایران از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*، فردوس، تهران، ۱۳۸۳.
۱۲. غیاثی، محمدتقی، *درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری*، انتشارات شعله اندیشه، تهران، ۱۳۶۸.
۱۳. کاظم خانلو، ناصر، *مجموعه ادبیات فارسی*، انتشارات نوآور، تهران، ۱۳۸۷.



۱۴. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران، چ ۱۴، ۱۳۸۷.
۱۵. کزازی، جلال‌الدین، نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، تهران، ۱۳۸۴.
۱۶. میرشکاک، یوسف‌علی، در سایه سیمرغ، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۶۹.
۱۷. یاحقی، محمدجعفر، جویبار لحظه‌ها، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۸۴.
۱۸. \_\_\_\_\_، چون سبوی تشنه، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی